

گفت‌وگو با جمیله امینی کارشناس فرهنگی و قرآنی

گفت‌وگو با جمیله امینی کارشناس فرهنگی و قرآنی

مردم لبنان تشنه فرهنگ اسلامی-ایرانی

معصومه طاهری

جمیله امینی (متولد ۱۳۴۱ اصفهان و دارای مدرک کارشناسی ارشد فلسفه و کلام)، هم‌اکنون در آموزش و پرورش این شهر شاغل است. وی به‌عنوان کارشناس فرهنگی امور بانوان در استان‌داری اصفهان فعالیت می‌کند و به‌صورت نیمه‌وقت نیز در کانون فرهنگی امام خمینی (ره)، زیرمجموعه آموزش و پرورش، فعالیت می‌کند. همسر وی، اصغراشکیوس، کارشناس مسائل قرآنی و اسلامی و از مترجمان توانای زبان عربی است و سال‌ها در دانشگاه اردستان و فلاورجان اصفهان تدریس کرده است. آن‌ها در سال ۱۳۷۳، از طرف وزارت خارجه، عازم لبنان شدند و به مدت سه سال در پی‌یوت اقامت گزیدند. امینی در این مدت کوتاه به‌همراه همسرش فعالیت‌های فرهنگی بسیاری را در محل اقامت‌شان به انجام رساند، و به‌علت تسلط بر زبان فصیح عربی، آثاری در زمینه‌های مختلف تألیف کرد که از آن جمله می‌توان به کتاب راهنمای فارسی به عربی به‌صورت کامل و روان اشاره کرد که با چند لهجه و گویش تألیف شده است. این اثر از چنان کیفیتی برخوردار است که هم‌اکنون جزو کتاب‌های مرجع آموزش زبان عربی به فارسی در لبنان محسوب و حتی در دانشگاه آزاد لبنان نیز تدریس می‌شود.

امینی با توجه به گستره فعالیت‌های فرهنگی خود در لبنان، خاطرات خوبی از این کشور و فرهنگ مردم لبنان، به‌خصوص شیعیان در اوایل دهه ۹۰ میلادی به‌دست آورده است، زمانی که هنوز حزب‌الله به‌شکل کنونی مطرح نشده بود و فرهنگ خالص شیعی لبنان، حتی در میان شیعیان این کشور، آن‌چنان که باید، شناخته نشده بود، سخنان امینی را می‌توان جزو ناگفته‌های لبنان کنونی در کشورمان به‌حساب آورد، این‌که چگونه حزب‌الله در محیط کاملاً عرب‌زده لبنان، انسان‌هایی را ساخت که هم‌اکنون، نه تنها در جهان عرب و میان مسلمانان بلکه در تمامی دنیا، به‌عنوان اسوه آزادی و آزادی‌گویی شناخته می‌شوند. آن‌چه در ذیل می‌خوانید قسمتی است از گفت‌وگوی نسبتاً طولانی، اما خودمانی ما، که در صبح یکی از روزهای پاییزی اصفهان در محل کار این کارشناس فرهنگی صورت گرفت.



شما یک فرد فرهنگی بودید که به دلیل کار همسران عازم لبنان شدید. چگونه شد که کار تدریس را در لبنان نیز ادامه دادید؟

من به خاطر کار شوهرم همراه با او رفته بودم و در دو سال اول، مرخصی بدون حقوق گرفته بودم. البته در همان سال اول از طرف مدرسه ایرانی‌های لبنان دعوت به کار شدم، ولی چون فرزندم کوچک بود، قبول نکردم و ترجیح دادم پیش او بمانم. بعد از آن، در سال سوم که فرزندم بزرگ‌تر شده بود، برای تدریس زبان عربی در مدرسه ایرانی‌ها مشغول به کار شدم. این مدرسه به صورت مجتمع بزرگ چندطبقه‌ای بود که مقاطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در خود جای می‌داد. جمعیت حدود ۱۲۰ تا ۱۳۰ نفری دانش‌آموزان ایرانی که فرزندان دیپلمات‌ها و ایرانیان مقیم لبنان بودند، و تمایل داشتند بچه‌هایشان در مدرسه‌های ایرانی درس بخوانند، به این امید که یک روز به ایران بروند گشت. به عنوان یک فرهنگی که هم در ایران و هم در لبنان تجربه تدریس داشته‌اید، وضعیت و کیفیت سیستم آموزشی و مدارس لبنان را در مقایسه با ایران، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به دلیل این که لبنان تقریباً چهل سال مستعمره فرانسه بود، در بیشتر بخش‌ها شباهت زیادی با این کشور اروپایی دارد و به نوعی شبه‌اروپایی است، از جمله سیستم آموزشی آن به سبک فرانسه است. آن‌ها سه سال پیش دبستانی دارند که از سن چهارسالگی شروع می‌شود و حالت مهد کودک ما را دارد، با این تفاوت که آموزش حساب‌شده و منسجم، از این سن شروع می‌شود، به صورتی که وقتی بچه‌ها به کلاس اول می‌روند، نزدیک به ۲۵۰۰ لغت انگلیسی حفظ هستند، زبان فرانسه را هم خوب بلدند و چون با آن‌ها ریاضی کار شده، ریاضی را هم می‌دانند، ولی در مهد کودک‌های ما این گونه نیست و تقریباً می‌توان گفت مهدهای ما فاقد کیفیت هستند، اصلاً آموزشی در آن‌ها موجود نیست که بخواهیم آن را با لبنان مقایسه کنیم. در لبنان به این سه سال «روضه» می‌گویند، یعنی مهد کودک که شامل تمهیدیه یک، تمهیدیه دو است، بعد از این سه سال آموزش ابتدایی شروع می‌شود.

دوره دبستان آن‌ها شش سال است. مدارس در لبنان به دو صورت دولتی و خصوصی اداره می‌شود. مدارس خصوصی به رغم شهریه بالا، آموزش فوق‌العاده‌ای دارند و دانش‌آموزان نتیجه خوبی از آن‌جا می‌گیرند. در این مدارس حتی کتاب‌ها با مدارس دولتی فرق می‌کند. کتاب‌های ریاضی و علوم‌شان از کلاس اول دبستان به زبان انگلیسی است تا همه اعداد و ارقام و فرمول‌ها را با زبان اصلی یاد بگیرند. زبان فرانسه به عنوان زبان بیگانه - مثل زبان انگلیسی ما - تدریس می‌شود و به زبان عربی هم که زبان مادری‌شان است با آن‌ها حرف می‌زنند. کتاب‌های علمی آن‌ها هم به زبان انگلیسی ارائه می‌شود.

بعد از شش سال دبستان وارد مقطع راهنمایی می‌شوند که برای هر دو نوع مدرسه خصوصی و دولتی کتاب‌ها یک شکل تألیف شده است. همه کتاب‌های این دوره شامل فیزیک، شیمی و ریاضی است که به زبان انگلیسی نوشته و چاپ می‌شده است. بچه‌های کلاس اول راهنمایی به خاطر آشنایی قبلی با زبان انگلیسی، زبان را خوب می‌فهمند. آن‌ها بعد از دوره راهنمایی سه ساله، باید برای ورود به دبیرستان، کنکور بدهند که در این مرحله تنها ۲۰ درصدشان به

دبیرستان می‌روند. بقیه با مدرک سیکل وارد بازار کار می‌شوند و یا به کشورهای دیگر، به خصوص آمریکا و کانادا، مهاجرت می‌کنند. در لبنان برای رفتن به دانشگاه، مانند ایران، سیل عظیمی از کنکوری‌ها تشکیل نمی‌شود. آن‌ها به راحتی با داشتن دیپلم در هر رشته و دانشگاهی ثبت نام می‌کنند. در آن‌جا ظرفیت دانشگاه‌ها هماهنگ با ظرفیت دانش‌آموزان است.

خاطرم هست که تنها یک دانشگاه بعد از دیپلم، کنکور داشت، آن هم دانشگاه آمریکایی در بیروت بود که در آن رشته پزشکی تدریس می‌شد. این دانشگاه بسیار عالی و مجهز بود، به صورتی که استادان مجرب آمریکایی، کتاب‌های آمریکایی و فضایی کاملاً آمریکایی داشت و هر کس از آن فارغ‌التحصیل می‌شد، به لحاظ علمی، سطح بالایی را کسب می‌کرد و هر لبنانی آرزو داشت در این دانشگاه درس بخواند، ولی شهریه آن خیلی سنگین بود. در آن زمان که ما در لبنان بودیم، سالی ۱۳ هزار دلار شهریه آن دانشگاه بود - آن موقع که دلار در ایران حدوداً ۵۰۰ تومان بود - و بیش‌تر ثروتمندان و نخبه‌ها در آن‌جا درس می‌خواندند.

مثل دانشگاه آزاد ما در ایران؟

نه، اصلاً دانشگاه آزاد خوب شهریه می‌گیرد، اما کیفیت آموزش آن مناسب نیست، در حالی که این دانشگاه آمریکایی ورودیه سختی داشت، اما افراد باسوادی تحویل جامعه می‌داد. سطح علمی این دانشگاه فوق‌العاده بالا بود.

با وجود فضای حاکم و غالب فرهنگ آمریکایی، باید شدت تهاجم فرهنگی در لبنان، به خصوص بین جوانان و تحصیل کرده‌ها، زیاد باشد؟

بسیار زیاد است. یعنی در همان ۱۵ سال پیش در لبنان تهاجم فرهنگی آمریکایی و اروپایی، نوه و نتیجه‌هایش هم به دنیا آمده بودند و بزرگ شده و فوق‌العاده ریشه دوانده بودند. چون با نفوذ شدید و بالای غرب در این کشور کوچک ساحلی، لبنان به کشوری شبه اروپایی تبدیل شده بود. یادم هست اوایل فصل بهار که می‌شد، سواحل بیروت اصلاً مناسب نبود، به صورتی که حتی نمی‌توانستیم با بچه‌هایمان به کنار ساحل برویم. مجبور بودیم به قسمتی از ساحل که متروکه و پرت بود برویم تا بچه‌ها آب‌بازی کنند. یک گروه از زنان و مردان مثل پنگوئن‌ها برای شنا توی آب می‌رفتند و در ساحل، حمام آفتاب می‌گرفتند که بسیار زنده و ناجور بود، ولی برای مردم لبنان این صحنه‌ها بسیار عادی و معمولی محسوب می‌شد. حتی روزنامه‌ها و مجلات اول بهار که می‌شد، تیترو می‌زدند «به استقبال بهار برویم» و عکس رنگی بزرگی از صحنه‌های ساحلی را روی جلد و صفحه اول‌شان می‌آوردند.

جالب این است که تهاجم فرهنگی به قدری در لبنان حساب‌شده بود که در یک خانه، از بین دو خواهر، یکی تحت تأثیر آموزش‌های حزب‌الله، مسلمان شیعه باحجاب و پوشش کامل و خواهر دیگر کاملاً برعکس، نیمه‌عریان بود که به آن «سافره» یعنی بی‌حجاب می‌گفتند. آن‌ها به راحتی و دوستانه با مردان برای خرید بیرون می‌رفتند و هم‌قدم می‌شدند یا در خانه‌ای، برادر حزب‌اللهی و خواهر لائیک و بی‌حجاب بود. برای آن‌ها این جور مسائل بی‌اهمیت شده است و کاری به کسی ندارند. به قولی هر کس دین خودش را دارد. در بیروت مراکز فساد و مشروب‌فروشی و «بار» زیاد بود، حتی در محله‌های شیعه‌نشین هم این اماکن دیده می‌شد. این‌ها

تهاجم فرهنگی به قدری در لبنان حساب‌شده بود که در یک خانه، از بین دو خواهر، یکی تحت تأثیر آموزش‌های حزب‌الله، مسلمان شیعه باحجاب و پوشش کامل و خواهر دیگر کاملاً برعکس، نیمه‌عریان بود

آن‌ها پیوستند. البته ما در زمانی که در لبنان بودیم، حزب‌الله به معروفیت امروز نرسیده و مطرح نشده بود که این‌گونه بخواهند آن را بکوبند، ولی از همان آغاز می‌دیدیم که چطور بچه‌های مقاومت در نزد مردم محبوب بودند. بعد از جنگ ۳۳ روزه این محبوبیت دوچندان شد، حتی حکومت که با آن‌ها بد بود، حالا این حزب اسلامی را قبول دارد که باید باشد و لبنان به آن نیاز دارد. مخالفان حزب‌الله، کارشکنی و جوسازی زیادی می‌کنند، ولی حزب‌الله اخیراً به آگاه‌سازی و بیداری مردم لبنان همت زیادی گماشته است و خودش هم می‌کوشد تا با حداقل امکانات جلوی دشمن متجاوز مقاومت کند.

زمانی که اسرائیلی‌ها ساختمان المنار را با موشک زدند، این شبکه هم‌چنان کار می‌کرد، علتش هم این بود که حزب‌الله خلاقانه تمام کابل‌ها و سیم‌ها را برای حفاظت و در دسترس نبودن، از فاصله هشت‌متری کنار لوله‌های فاضلاب رد کرده بود تا آسیب نبینند و این قضیه بعدها آشکار شد. به همین دلیل دولت سنیوره اصرار به از بین بردن نیروی مقاومت حزب‌الله و مسلح نبودن‌شان داشت، در حالی که امروز دولت میشل سلیمان به این نتیجه رسیده که این گروه مبارز و مقبول مردمی برای کشور لبنان لازم است و آن‌ها باید مسلح باشند.

در دوران سکونت شما جنگ یا اتفاق خاصی روی نداد؟

در آن زمان جنگ هشت روزه رخ داد. خوب یادم هست بیروتی که خیابان‌هایش تا ساعت دو نیمه‌شب شلوغ و پُر رفت‌وآمد بود، ظرف ۲۴ ساعت به شهر اموات تبدیل شد و به یک‌باره همه آن را ترک کردند و به روستاهای دور رفتند. ایرانی‌ها هم به سوریه گریختند. برای من و شوهرم، چون جنگ هشت‌ساله را در ایران دیده بودیم، مسئله خیلی عادی بود و احساس ترس و خطر از جنگ نداشتیم. فکر نمی‌کردیم یک‌مرتبه جنگ شده باشد. اتفاقاً همان روز قرار بود من به خانه یکی از دوستان ایرانی‌ام که مادرش از ایران آمده بود بروم، بچه‌هایم را پیش شوهرم در خانه گذاشتم و رفتم. صدای موشک‌باران را می‌شنیدم، ولی چون با دوستم قرار داشتیم بی‌توجه از خانه بیرون رفتم. سِر راهم یکی از بچه‌های حزب‌الله را دیدم که گفت: «راه بسته است، نمی‌شود بروی». هر چه به عربی گفتم: «قرار دارم، منتظر من هستند»؛ نگذاشت. گفت خطر دارد. آن روز به خانه برگشتم، ولی در مجمعی که ساکن بودیم، با وجود این که خانوار زیادی در آن ساکن بودند و شلوغ بود، یک‌شبه خالی از سکنه شد. همه رفته بودند و فقط ما بودیم. ما به قدری به صحنه‌های موشک‌باران نزدیک بودیم که از پنجره موشک‌هایی را می‌دیدیم که در فاصله نزدیکی می‌افتاد. لبنانی‌ها به ما می‌گفتند: فرار کنید، خطر دارد، اسرائیلی‌ها رحم ندارند.

به نظر شما علت این جنگ‌های کوتاه و یک‌باره چیست؟

اسرائیل در لبنان جاسوس زیادی دارد، به‌خصوص یهودیانی که به دنبال منافع خودشان هستند. مثلاً خبر می‌دهند که در فلان مجتمع و فلان واحد، نیروهایی ضد اسرائیلی فعالیت دارند. بلافاصله هلی‌کوپتری برای شناسایی موقعیت می‌آید و دقیقاً همان واحد را با موشک می‌زند. البته چون ساختمان‌ها از جنس بتون است، آسیب زیادی نمی‌بینند. کشورهای عربی مثل عربستان، قطر، بحرین و به‌خصوص اردن، اسرائیل را پشتیبانی می‌کنند، برای این که با فعالیت‌های حزب‌الله مخالفند، پس به تحریک اسرائیل



در چنین فضایی نیروی انقلابی حزب‌الله تشکیل شد، نیرویی کاملاً مردمی و خودجوش که بدون اجبار در دل جامعه لبنان و از بین خود مردم لبنان، همین افراد بی‌خیال و بی‌تعصب، علیه تجاوزهای اسرائیل شکل گرفت

به‌خاطر هجوم فرهنگی نرم و گسترده آمریکایی‌ها در بین لبنانی‌ها بود تا با چنین اعمالی سرگرم شوند و از سایر فعالیت‌های فرهنگی مثبت دور باشند؛ البته مردم هم از عواقب آن چیزی نمی‌دانستند. در لبنان، شیعه و سنی، مسلمان و مسیحی با هم از دواج می‌کنند و برای‌شان به‌هیچ‌وجه داشتن تفاوت در مسائل اعتقادی و ارزشی مهم نیست. وقتی از یک زوج شیعه و سنی می‌پرسیدم چطور با وجود عقاید متفاوت با هم کنار می‌آیید؟ می‌گفتند: «موش مشکل» (به زبان عامیانه محلی یعنی مشکلی نیست)، خدا واحد، دین واحد، قرآن واحد و نبی هم واحد.

خانم بارداری خودش شیعه بود و شوهرش هم سنی. به او گفتم اسم بچه‌ها را چه می‌گذاری؟ گفت: عثمان. گفتم: چرا عثمان؟ گفت: شوهرم اسم عثمان را دوست دارد. به او گفتم: چرا اسم بچه‌ها را علی نمی‌گذاری؟ اسم به این خوبی و قشنگی. خیلی با او حرف زدم که اسم پسرش را علی بگذارد. بعدها خواهرش را دیدم که گفت اسم پسرش را علی گذاشته است. خوشحال شدم. اما وقتی درباره علت نام‌گذاری پرسیدم، گفت دیده اسم علی قشنگ‌تر است؛ همین. این جو حاکم بر لبنان در سال ۱۳۷۳ بود؛ فضایی که در آن حتی نام‌گذاری اسامی فلسفه خاصی نداشت.

پس چطور در این فضا که تهاجم فرهنگی گسترده بود و لبنانی‌ها در مورد عقاید دینی و اعتقادی تعصبی نداشتند، حزب‌الله متولد شد و سربر آورد؛ به گونه‌ای که خار چشم همان غربی‌های حاکم و آمریکایی‌ها شد؟

واقعاً نکته جالب در همین قضیه نهفته است که در چنین فضایی نیروی انقلابی حزب‌الله تشکیل شد، نیرویی کاملاً مردمی و خودجوش که بدون اجبار در دل جامعه لبنان و از بین خود مردم لبنان، همین افراد بی‌خیال و بی‌تعصب، علیه تجاوزهای اسرائیل شکل گرفت و خیل عظیمی از لبنانی‌ها، چه دختر چه پسر، به

می‌پردازند، بعد وقتی اوضاع را و خیم می‌بینند که اسرائیل راه به جایی نبرده است، خود را کنار می‌کشند و با یک میانجی‌گری صوری از صلح سخن می‌گویند.

هر بار که این اتفاقات در لبنان می‌افتد، همه اطلاعات آن‌ها از روی اطلاعاتی است که جاسوسان‌شان تهیه و اعلام می‌کنند که الان موقعیت برای حمله مناسب است، آن وقت یک‌دفعه به لبنان حمله می‌کنند. وقتی راه به جایی نمی‌برند، آن‌ها هم دست به دامن عرب‌ها می‌شوند که میانجی‌گری کنند. حتی زمانی که ما در لبنان بودیم، گفته می‌شد که هر کس یک کارمند ایرانی را بدزد، یک میلیون دلار جایزه می‌گیرد. به همین خاطر به ما سفارش شده بود تا احتیاط کنیم و به یک‌سری مناطق نرویم، به خصوص جنوب لبنان که در عین حال بهترین منطقه آب‌وهوایی در خاورمیانه و بسیار زیبا و دیدنی است. اگر هم می‌خواستیم باید با افرادی که منطقه را می‌شناختند، برویم. البته در بیروت، چون پایتخت بود، مشکلی از این بابت نداشتیم. کنار سفارت بودیم و فعالیت فرهنگی می‌کردیم، ولی برای رفتن به مناطق جنوب که صور و صیدا هم آن‌جاست و تحت اشغال نیروهای میشل عون قرار داشت، اسرائیلی‌ها نیروهایی را اجیر کرده بودند تا شیعیان و ایرانی‌ها را از پای در بیاورند یا بدزدند، به همین خاطر رفتن به آن‌جا خطر داشت و باید خیر می‌دادیم و مواظب می‌بودیم تا به سرنوشت دیپلمات‌های ربوده‌شده ایرانی گرفتار نشویم که هنوز هم از این بنده‌های خدا هیچ خبری نیست. لبنان، کشور هفتاد دولت است که قبایل و طوایف مختلف در کنار هم زندگی آرامی دارند؛ اگر جاسوسان یهودی و اسرائیلی بگذارند.

در زمانی که شما در لبنان زندگی می‌کردید، به عنوان یک فرهنگی ایرانی، رسانه‌های دیداری و نوشتاری آن‌جا را چگونه ارزیابی می‌کردید؟

بیش‌تر تلویزیون می‌دیدیم که در آن زمان چند شبکه فعال بودند. کانال ۵ المستقبل، مربوط به سنی‌های متعصب مخالف تشیع، برنامه‌های زیادی داشت و عمدتاً ضد حزب‌الله بود. این شبکه به غیر از شب‌ها، ساعت ۹ تا ۱۱ صبح فیلم‌های مستهجن و بسیار غیراخلاقی پخش می‌کرد، با لهجه فصیح عربی که خیلی هم قشنگ و شنیدنی است، آن‌ها مخصوصاً عربی را به‌زیبایی بیان می‌کردند و کارشان با کیفیت تصویری بالایی همراه بود، به‌خصوص این‌که با فیلم همراه باشد، جالب‌تر است. راستش خیلی نگران بچه‌ها بودم تا تحت تأثیر این برنامه‌ها قرار نگیرند و اصلاً فیلم‌ها را نبینند. در واقع با وجود این شبکه‌ها، امنیت در خانه‌ها نبود. خوشبختانه بچه‌های ما کوچک و کم‌سن و سال بودند، ولی با این حال احساس نگرانی می‌کردم.

کانال ۴ مربوط به آل‌بی‌سی، کانال ۲ شبکه دولتی لبنان و کانال ۶ هم المنارو مربوط به حزب‌الله بود. این شبکه سالم و مطمئن بود. بیش‌تر برنامه‌های حماسی و مذهبی پخش می‌کرد و جنگ و شعارهای اسلامی را نشان می‌داد، حتی سریال‌ها و فیلم‌های ایرانی را که در ارتباط با محرم، امام‌خمینی (ره) و ایران بود، با دوطله عربی پخش می‌کرد که استقبال خوبی هم از آن‌ها می‌شد. در آن زمان پخش المنار محدود بود و فقط بعد از ظهرها برنامه داشت. ما در لبنان چندان با روزنامه‌ها سروکار نداشتیم و اهل مطالعه روزنامه نبودیم، به همین خاطر نمی‌توانم درباره آن‌ها نظری بدهم.



سفارت ایران در لبنان فعالیت فرهنگی داشت و تجمعات عمومی برپا می‌کرد. من از این طریق اخبار مختلف را دنبال می‌کردم. اوضاع فرهنگی مردم در لبنان را در کل، به چه صورتی ارزیابی می‌کردید؟

به لحاظ فرهنگی، مردم لبنان فقیرند، حتی خیلی از آن‌ها قرآن را بلد نبودند. قرآن تجوید دارد و باید به‌صورت ترتیل خوانده بشود، ولی حتی شیعیان آن را نمی‌دانستند. ایران در آن‌جا یک مؤسسه قرآنی به‌راه انداخت و از طریق آن به یک‌سری از افراد لبنانی که داوطلب بودند آموزش مربی‌گری قرآن می‌داد و آن‌ها را به مدارس لبنانی‌ها می‌فرستاد تا قرآن را به‌طور صحیح آموزش بدهند.

در لبنان بیش‌تر خانم‌ها در دو زمان از سال، از روی عادت، حجاب و پوشش را انتخاب می‌کردند: اول محرم و اول ماه مبارک رمضان. بقیه ایام را بی‌حجاب و انگشت‌نمای عام بودند. در مجتمعی که بودیم، همسایه‌های داشتیم که خیلی بدحجاب بود و در آپارتمان آن‌ها درست روبه‌روی آپارتمان ما باز می‌شد و من، به‌دلیل منکر بودن کار او، سعی می‌کردم با احتیاط بیرون بروم تا او برخورد نداشته باشم و هم کلام نشوم. از طرفی دوست داشتم تا او را ارشاد کنم؛ چون آن‌ها ایرانی‌ها را دوست دارند. وقتی او فهمید که ما ایرانی هستیم، هر بار به بهانه‌های مختلفی به در خانه ما می‌آمد و نمک، نان و یا چیزی دیگر می‌خواست و همان‌جا می‌ایستاد و یک ربع با من حرف می‌زد. کم‌کم به درون خانه آمد و من هم با او حرف زدم و غیر مستقیم ارشادش کردم که دین اسلام این را می‌گوید. برایش از امام‌خمینی (ره) گفتم، چون آن‌ها خیلی به امام‌خمینی (ره) ارادت دارند. به او گفتم که ما در ایران این‌جوری هستیم. بدون این‌که بخواهم نصیحتش کنم. یک روز آمد و گفت می‌خواهد با حجاب بشود، گفتم بارک‌الله، چه شد که به این نتیجه



را پرورش می‌دهد که حساسیت‌زاست و باعث کپهر روی پوست می‌شود. خود ما هم اوایل، چون روی فرش نشست و برخاست داشتیم، بیماری پوستی گرفتیم که وقتی پیش دکتر رفتیم دارو داد و تأکید داشت که روی مبل و صندلی بنشینیم، ما هم فرش‌ها را جمع کردیم.

یکی از چیزهایی که از فرهنگ لبنانی‌ها برایم جالب بود نظافت آن‌هاست که سه‌بار در سال خانه‌تکانی می‌کنند. البته آن‌ها مثل ما فرش و اسباب‌چندانی ندارند، پس به‌راحتی همه را بیرون می‌آوردند و تمام خانه را با شلنگ آب می‌شویند. برای سه‌عید فطر، کریسمس و قربان خانه‌تکانی می‌کنند و لباس نو می‌پوشند و به دیدوبازدید می‌روند. عید کریسمس برای آن‌ها جنبه ملی دارد و از یک هفته قبل آماده می‌شوند و مدام ترقه می‌زنند و شادی می‌کنند.

یک حسن دیگر لبنان آن بود که در این کشور معتادی وجود نداشت، چون معتادان اعدام می‌شدند، یعنی به افراد معتاد حساس هستند، ولی افراد الکلی و شراب‌خوار آزادند.

آیا خودتان هم تحت تأثیر فرهنگ لبنانی قرار گرفتید و به‌نظرتان ایران درمورد چنین کشورهایایی چه اقدامات فرهنگی می‌تواند انجام دهد؟

نه، تنها تهیه چند نوع خوراک و سالاد را که به مزاج‌مان می‌خورد، یسار گرفتم و حالا هم کم‌وبیش ای‌جور چیزها را درست می‌کنم، ولی در بیش‌تر جاها سعی می‌کردم تحت تأثیر فرهنگ آن‌ها قرار نگیرم. ایران تا به حال هر کاری که می‌توانسته انجام داده است. ما در این کشورها بیش‌تر باید فرهنگ‌سازی و شناخت دشمن را در رأس کارمان قرار دهیم. لذا اگر ایران بتواند در این حوزه فعال‌تر باشد، به‌واسطه گستردگی رسانه‌هایی که وجود دارد، تا حد زیادی تأثیرگذار خواهد بود.

شما به‌عنوان خانواده‌ای که از طرف سفارت عازم لبنان شده بودید، بیش‌تر با چه کسانی ارتباط داشتید؟

چون کار ما فرهنگی و قرآنی بود، به فراخور آن، بیش‌تر با بچه‌هایی که کار قرآنی می‌کردند در تماس بودیم، مثل مدارس، نیروهای حزب‌الله و با یتیم‌خانه‌ای که از طرف آیت‌الله خویی (ره)

رسیدی؟ گفت: فهمیدم اگر باحجاب نشوم، خدا من را دوست ندارد. تا شروع ماه محرم ما از آن مجتمع به جایی دیگر رفتیم و دیگر از او خبر نداشتم تا این‌که یک روز در بازار خانم چادری و باحجابی را دیدم که فریاد می‌زد: ام‌کمیل - من را در لبنان ام کمیل صدا می‌زدند، چون اسم پسر بزرگم کمیل است - و خودم هم عیای زنان لبنانی را می‌پوشیدم و هم خوب عربی حرف می‌زدم. آن‌ها مانند یکی از خودشان با من رفتار می‌کردند و مرا همان‌گونه که هم‌دیگر را صدا می‌کردند، صدا می‌زدند و با من صمیمت زیادی داشتند - بعد دیدم که او همان خانم همسایه‌مان ام بلال است، با پوشش کامل اسلامی. گفت من از صحبت‌های شما متحول شده‌ام، به او تبریک گفتم و خوشحال شدم. یک‌بار هم که به ایران آمده بودم، یک روسری گل‌مخملی که دوست داشت، گشتم شبیه همان را خریدم و با یک بسته نبات و زعفران برایش سوغاتی آوردم و به او هدیه کردم و گفتم این هم شیرینی حاجت. موارد این چنینی زیاد بودند که نشان‌گر اشتیاق آن‌ها به اسلام بود، اما تنها به راهنمایی و مشاوره احتیاج داشتند. یک تلنگر کوچک تا متوجه بشوند و با عشق بپذیرند و به آن هم بسیار پای‌بند باشند. درواقع هر چیزی که با آگاهی همراه باشد، از دست نمی‌رود، ولی اگر با جهل باشد ماندنی نیست. مورد دیگر درباره مردم لبنان، صداقت آن‌هاست که نسبت به مردم سوریه و عربستان، اهل دروغ و کلک نیستند. وقتی مغازه‌داری بگوید این جنس ۵ دلار می‌آرزد، بدون کم‌وکاست قیمت واقعی را می‌گوید، ولی در سوریه، مثل ایران، قیمت را زیاد می‌گیرند و اگر اهل چانه‌زدن نباشی حسابی سرت کلاه می‌رود.

در لبنان، فرهنگ شهری و روستایی وجود نداشت. یعنی امکاناتی که در بیروت به‌عنوان پایتخت موجود بود در روستاهای دورافتاده هم وجود داشت. وضعیت زندگی مردم در همه‌جا، از شمال تا جنوب، بالای شهر و پایین شهر یک‌نواخت بود و از ریخت‌ظاهر افراد نمی‌توانستیم بفهمیم که طرف اهل کجای لبنان است؛ مگر لهجه‌های آن‌ها که تا حدودی با هم فرق داشت. نکته جالب این است که به‌دلیل هوای شرجی، به‌خصوص در اول بهار و تابستان، نمی‌توانند روی فرش بنشینند، چون پرزهای قالی حشره‌های ریزی

برای بچه‌های یتیم برپا شده بود، مثل بهزیستی ما در ایران، که مسؤولیت آن را هم خانم بنت‌الهدی صدر برعهده داشت مرتبط بودیم. ایشان در ماه مبارک رمضان اقطاری می‌دادند و شخصیت‌های مهم لبنان، به‌خصوص خانم‌های ایرانی‌های سفارت را هم دعوت می‌کردند، بعد، زیر هر بشقاب پاک‌هایی می‌گذاشتند تا هر کس به هر اندازه‌ای که تمایل داشت کمک مالی کند، از ۵ هزار لیر تا ۱۰۰۰ دلار و هیچ‌کس هم نمی‌فهمید. مرکز دیگری هم بود که خانمی به نام عفاف خوابگاهی دانشجویی را درست کرده بود و برای کمک‌های مالی جلساتی را برپا می‌کرد و اعضای مؤسسه قرآن هم که یک مؤسسه رسمی در لبنان بود، در این جلسات دعوت می‌شدند. از بین خانم‌های ایرانی فقط من می‌رفتم، چون عربی بلد بودم. حتی یک مدتی هم به بچه‌های حزب‌الله فارسی یاد می‌دادم.

اوضاع اقتصادی و رفاهی مردم لبنان چگونه بود؟

مردم لبنان، زیاد کار تولیدی نداشتند و به‌ندرت در این بخش فعال بودند. مردم این کشور کوچک، به‌دلیل ساحل پررونق و شلوغ آن‌جا کارهای خدماتی و دادوستدی دارند. زمانی که ما در آن‌جا بودیم، گرانی در لبنان بی‌داد می‌کرد. البته برای ایرانی‌هایی که درآمد ارزی داشتند، مشکل نبود ولی برای خودشان زندگی سخت بود. مثلاً قیمت یک دفتر برای بچه‌مدرسه‌های آن زمان در ایران، ۵۰ تومان کم‌تر تمام می‌شد ولی همان در لبنان ۵۰۰ تومان بود. کپسول گاز ۵۰۰۰ تومان و یا گوشت کیلویی ۵ هزار تومان بود و خانواده‌ای که ۲۵۰ دلار حقوق داشت، در ماه نمی‌توانست گوشت بخورد. تازه گوشت‌های‌شان هم مثل ما نبود، بلکه از مراکزی خمیرهایی مثل خمیر پیتزا که در داخل آن کمی گوشت چرخ کرده وجود داشت، می‌خریدند و آن را داخل فر می‌گذاشتند تا بپزد و این خمیر را به تعداد افراد خانواده می‌خریدند و با انواع سبزی و نوشابه می‌خوردند. اکثراً خوراکی‌شان سبزیجات بود. بیش‌ترشان به‌حافظ مالی شرایط خوبی نداشتند، ولی تجار زیادی در این کشور دادوستد می‌کردند. در سال‌های بعد از انقلاب که ایران رشد اقتصادی خوبی داشته است، نمایشگاه سالانه‌ای را در لبنان به نام «معرض» دایر می‌کنند، که اجناس ایرانی را در معرض فروش قرار می‌دهند و با توجه به این که لبنان کشوری ساحلی است از تمام کشورهای اجناس مختلف را برای فروش به آن‌جا می‌آورند، از جمله فرانسه، ایتالیا و آمریکا. ولی از نمایشگاه ایرانیان به‌دلیل این که هم اجناسش مرغوب بود و هم قیمت مناسبی داشت، استقبال بیش‌تری می‌شد. لبنانی‌ها حتی صبر می‌کردند تا نمایشگاه ایرانی‌ها باز بشود و نیازهای سالانه خودشان را از آن‌جا بخرند. جنس‌های ایرانی اعم از صنایع دستی، قاب‌های خاتم قرآن، خوراکی‌ها، پسته، فرش، زرشک، لباس، زعفران و لوازم و مصالح ساختمانی ایرانی در آن‌جا بیش‌ترین طرفدار را دارد، به‌خصوص پلاستیک و ملامین که من خودم ملامین‌هایی را که از لبنان خریدم در ایران پیدا نکردم. ظروف ملامین ایرانی مرغوب که در کشور خودمان کم بود، در لبنان فروخته می‌شد. از ایتالیا هم ملامین برای فروش می‌آوردند. ولی لبنانی‌ها جنس ایرانی را بیش‌تر می‌خریدند چون هم مرغوب بود و هم قیمت مناسبی داشت. به‌طور کلی زمانی که ما در آن‌جا بودیم، تولیدشان صفر بود، فقط تولید پلاستیک داشتند. حالا تازگی‌ها شنیده‌ام که ایران کارخانه آب‌گر مکن‌سازی در آن‌جا دایر کرده است.

ارتباط لبنانی‌ها با ایرانی‌ها چگونه بود؟

آن‌ها ایرانی‌ها را خیلی دوست داشتند و با ما احساس صمیمیت زیادی می‌کردند. وظیفه ماست که در سایر کشورهای سطح فعالیت‌های فرهنگی‌مان را افزایش دهیم و با استفاده از این موقعیت، اسلام ناب و حقیقی را جهانی کنیم. ما در لبنان بیش‌تر کار آموزش قرآن را پی‌می‌گرفتیم و از این طریق با آن‌ها

ارتباط خوبی برقرار کرده بودیم. متأسفانه کارمندان سفارت و پرسنلی که از ایران آمده بودند، خانم‌ها و خانواده‌های‌شان عربی نمی‌دانستند و قادر نبودند از این فرصت به‌خوبی استفاده کنند. مثلاً همسر سفیر ایران در لبنان خانم دیلم‌های بود که اصلاً عربی نمی‌دانست، رفت‌وآمدهایش در شهر و مجالس مختلف فقط جنبه تشریفاتی داشت. من با این که به عربی مسلط بودم، باز هم در ابتدا به‌خاطر تنوع لهجه‌ها را با مشکل روبه‌رو می‌شدم، با این حال توانستم با لبنانی‌ها ارتباط خوبی برقرار کنم. گروه همکار ما ۲۰۰ معلم لبنانی بودند که فعالیت‌های قرآنی و فرهنگی می‌کردند و زیر پوشش اداره همسرم کار می‌کردند. من هم در جلسات‌شان شرکت می‌کردم و از اخبار و اطلاعات تازه باخبر می‌شدم، حتی بعضی مواقع اگر این معلم‌ها مشکلی برای‌شان پیش می‌آمد، به‌خصوص مشکلات خصوصی مثلاً اگر با شوهرشان اختلاف داشتند و یا مشکل اخلاقی پیدا می‌کردند و خجالت می‌کشیدند آن را با کارشناس مردی مطرح کنند، به خانه ما می‌آمدند و با من در میان می‌گذاشتند و درد دل می‌کردند تا من منتقل کنم و به همین صورت، بیش‌تر بر فرهنگ لبنان اشراف پیدا کردم و با لبنانی‌ها تعامل داشتم.

آیا میان مردم ایران و لبنان وجوه تشابه هم می‌دیدید؟

از منظر مشترکات اسلامی و دینی، ما و لبنانی‌ها نزدیک هم هستیم، ولی آن‌ها متعصب نبودند و احساس نمی‌کردند که باید نسبت به عقاید و باورهای‌شان حساس باشند. ما خودمان در هر منطقه‌ای فرهنگ خاصی داریم، ولی در لبنان این‌گونه نیست. آن‌ها مثل ما نبودند، هر کس به دین و آیین خودش بود و بی‌بندوباری در بین زنان و مردان لبنانی پذیرفته شده بود و از کنار آن به‌راحتی می‌گذشتند. در عین حال خودشان را مسلمان و حتی شیعه هم می‌نامیدند.

بنیان خانواده را در لبنان به چه صورت دیدید؟ منظورم این است که با توجه به بی‌قیدی و ولنگاری حاکم، تا چه میزان در آن‌جا پای‌بندی به خانواده وجود داشت؟

بنیاد خانواده در لبنان بسیار سست و ضعیف بود و به‌راحتی طلاق می‌گرفتند. اصولاً به‌دلیل این که بسیاری از مردها و افراد ذکور جامعه طی جنگ‌ها کشته شده بودند، خانواده‌ها به هر کسی که از راه می‌رسید با مهریه‌های پایین و تحت هر شرایطی دختر می‌دادند و چون تهیه جهیزیه برعهده مردان بود، مشکلی از این نظر نداشتند. آن‌ها باوجود تهاجم فرهنگی و بی‌بندوباری اجتماعی به‌سرعت از هم دل‌سرد می‌شدند. از طرفی تفکر جاهلیت و مردسالاری در آن‌جا زیاد بود و ضرب‌المثلی دارند با این مضمون که وقتی مردی به حرف زنش گوش می‌دهد به او می‌گویند: «مگر ایرانی است که به حرف زن گوش می‌دهد؟!». در هر حال نظام خانوادگی در این کشور خوب نبود و مردها به‌راحتی زنان را طلاق می‌دادند.

تصور شما قبل از آمدن به لبنان چگونه بود؟ به‌هر حال این کشور نزدیک به فلسطین اشغالی است و هر لحظه احتمال خطر تجاوز و حمله اسرائیلی‌ها وجود دارد.

خیلی از این سفر نگران بودم و می‌توسیدم. فکرمی‌کردم لبنان یک کشور جنگ‌زده و خرابه است که اصلاً برای زندگی مناسب نیست، هیچ چیزی ندارد، اوضاع بدی بر آن حاکم است، موقعیت برایم محدود است و من نخواهم توانست به کارم ادامه بدهم. بدتر از من، مادرم نگران این سفر بود و فکرمی‌کرد حالا ما به یک کشور عقب‌مانده می‌رویم که هیچ چیزی ندارد. به همین علت، بعد از سه چهارماه که نزد ما آمد انواع و اقسام خوراکی‌ها را برای‌مان آورده بود، حتی توپ پلاستیکی برای پسرم کمیل تا در آن‌جا بازی کند و من هرچه برایش از فراوانی نعمت می‌گفتم، باور نمی‌کرد

وظیفه ماست که در سایر کشورهای سطح فعالیت‌های فرهنگی‌مان را افزایش دهیم و با استفاده از این موقعیت، اسلام ناب و حقیقی را جهانی کنیم

به سوریه رفته‌اند آن‌جا برای خانواده خودم و شما دو نفر آپارتمان کرایه کرده‌ام. باید بیایید، از این اسرائیلی‌ها هیچ چیز بعید نیست. یک وقت شما را می‌دزدند و برای دولت ایران بد می‌شود.» ما هم راضی شدیم و رفتیم.

از آقای اشکبوس، همسر تان، بگویید و این‌که کارشان در لبنان چه بود و الان به چه کاری مشغولند؟

همسر من متولد ۱۳۳۵ در خیابان نشاط اصفهان و کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی است. کتاب می‌نویسد و ترجمه می‌کند. مدتی در دانشگاه اردستان و فلاورجان اصفهان تدریس زبان عربی می‌کرد و حتی از طرف هیأت علمی دانشگاه اردستان هم دعوت به کار شد. در لبنان هم مشغول فعالیت‌های فرهنگی و قرآنی بود و اخبار جنگ هشت‌روزه را مرتب ترجمه می‌کرد و به ایران می‌فرستاد. در حال حاضر هم در شبکه تلویزیونی سحر فعال است و در بخش ترجمه عربی کار می‌کند.

از آثار تألیفاتی تان بگویید.

من و همسر من مشترکاً ده کتاب نوشته‌ایم. کتاب‌هایی در مورد قرآن مثل «یک‌صد و چهارده سوال قرآنی» و «یک‌صد و چهارده آیه قرآنی». هم‌چنین چون پسرانم حافظ کل قرآن هستند، براساس تجربیات خودمان کتاب «چگونه حافظ قرآن تربیت کنیم» و «سلسله داستان‌های قرآنی» را به‌صورت کتاب‌هایی در آورده‌ایم و آیاتی از زندگی پیامبرانی چون یوسف، ابراهیم و نوح را در بالای صفحه آورده و در پایین شرح داستان را به یک گرافیک ساده داده‌ایم تا موضوع را در وسط صفحه نقاشی کند، یک آلبوم رنگی کوچک هم کنار آن دارد تا بچه‌ها براساس آن عکس کوچک، طرح وسط را رنگ کنند. این کتاب برای بچه‌های پیش‌دبستانی و دبستانی تنظیم شده است تا داستان‌های قرآنی را خوب یاد بگیرند. این، کاری کاملاً ابتکاری بوده که انجام دادیم. در لبنان دوازده نسخه از این نمونه کار به چاپ رساندیم. کتاب‌هایی هم برای مکالمه زبان عربی نوشتیم که امروز در دانشگاه آزاد بیروت جزء مواد درسی است. کتاب، شامل سه بخش لغت، متن و تمرین است، به همراه دو نوار که به سه زبان عربی فصیح، عربی عامیانه و فارسی ترجمه شده است، به‌صورت مختصر، مفید و به‌فراخور نیاز که البته با استقبال خوبی هم مواجه شد و هر کس که به لبنان می‌آید، اول سراغ این کتاب را می‌گیرد. به‌دنبال این بودیم تا افراد لهجه‌ها را به‌خوبی یاد بگیرند. این کتاب هم براساس تجربه زندگی‌مان در لبنان بود. همسر من در حال حاضر مشغول نوشتن کتاب دیگری است.

اگر دوباره پیش بیاید که عازم لبنان بشوید، آیا حاضرید باز هم به این کشور بروید؟

اگر زمینه‌ای برای ترویج فرهنگ اسلامی و قرآن ایجاد بشود، حتماً از روی تکلیف، می‌رویم. بالاخره اگر امروز که بچه‌هایمان بزرگ شده‌اند و نگرانی‌های کم‌تری داریم عازم شویم، بهتر می‌توانیم فعالیت کنیم.

به‌رحال حضور در لبنان، فرصت خوبی بود تا زبان فرانسه و انگلیسی را یاد بگیریم. بعد از این که برگشتیم چون می‌دیدم در لبنان زبانم ضعیف است، ۵ ترم به کلاس زبان انگلیسی رفتم تا مکالمه‌ام را قوی‌تر کنم، اما تسلطم بر عربی بیش‌تر شد و بچه‌هایم به‌خاطر زندگی محیط، در آموزش قرآن و زبان عربی پیشرفت داشتند.

امروز پس از چندین سال با دوستان لبنانی تان ارتباط دارید؟

الآن خیلی کم. اگر مسابقه قرآنی باشد شاید یکی دو تا از آن‌ها را ببینیم و خاطرات لبنان تجدید شود. در غیر این صورت به‌دلیل گرانی و هزینه‌های بالا، رفت و آمدها مشکل است و به‌صرفه نیست؛ ولی من هیچ‌وقت آن دوران را فراموش نمی‌کنم و در پس‌زمینه ذهنم جایی را برای آن دوران خالی گذاشته‌ام. ■



تا این‌که یک‌بار که برای دیدن ما آمده بود، به فروشگاه بردمش تا ببیند که پر از اجناس مختلف است. بعد که آن‌جا را دید، خیالش راحت شد.

در لبنان، احساس غربت و تنهایی هم می‌کردید؟

کسی که زبان نمی‌داند، در آن‌جا خیلی احساس غربت می‌کند. من هم که تا آن زمان این‌قدر از خانواده دور نشده بودم. سال اول خیلی احساس غربت می‌کردم، هر چند عربی بلد بودم، ولی با لهجه‌های عامیانه آن‌ها آشنایی نداشتیم. پس خیلی به من سخت گذشت. سال‌های دوم و سوم تنها ناراحتی‌ام پدر و مادر پیروم بود، به‌خصوص مادرم که به من خیلی وابستگی دارد و گرنه به غیر از این‌ها، شرایط برایم آسان بود. مثلاً وقتی با جادر بیرون می‌رفتم با آن‌ها به عربی عامه حرف می‌زدیم و فکر نمی‌کردند که من ایرانی هستم.

بهترین و تلخ‌ترین خاطره‌ای را که از لبنان دارید، برای ما تعریف کنید.

گاهی توفیق حاصل می‌شد که از لبنان برای زیارت به سوریه می‌رفتیم. ساعت هفت صبح که راه می‌افتادیم، یک ساعت بعد در سوریه بودیم. حاج آقا ما را می‌گذاشتند در حرم حضرت رقیه(س)، سرکار خودشان می‌رفتند، تا ظهر که می‌آمدند و به‌اتفاق ناهار را نزدیک حرم حضرت زینب(س) می‌خوردیم و عصر به بیروت برمی‌گشتیم. این خاطرات مان بسیار خوب و فراموش‌نشدنی است. بدترین خاطره هم مربوط به جنگ هشت‌روزه است که بوی باروت همه‌جا را گرفته بود. همه از ترس خانه‌هایشان را خالی کرده و رفته بودند. یکی از دوستان لبنانی می‌گفت اسرائیلی‌ها چتر باز می‌فرستند و ممکن است بلایی بر سر تان بیاورند، این نه به نفع شماست و نه به نفع دولت شما. شوهرم گفت توکل به خدا، و رفتیم. خانه‌ها در لبنان بتونی است و ما از آن شب سعی کردیم در اتاق وسطی بخوابیم تا اگر موشک زدند آسیب نبینیم. آن شب آب‌گرمکن صدا می‌کرد. شب ساکتی نبود. من از روی حرف‌های آن آقا که از چتر بازهای اسرائیلی صحبت کرده بود، تا صبح نگرانی و دل‌شوره داشتم. جالب این‌جاست که ساعت ۵/۵ صبح وقتی یک‌نفر در راه شدت می‌کوبید، ترسیدم و گفتم: ای وای، خدایا! حتماً اسرائیلی‌ها هستند که هجوم آورده‌اند. با ترس از چشمی در دیدم که طرف، از دوستان سفارت است، خیالم راحت شد. بنده خدا با عصبانیت می‌گفت: «شما هنوز این‌جایی؟ همه